مجله علمی پژوهش در حقوق، فقه، فلسفه و الهیات ، شماره ۲۲ ، زمستان ۱۳۹۹جلد۳، ص ۷۴-۶۵
http://www.jrse.ir

ولایت و کفائت در نکاح

مجله علمی پژوهش در حقوق، فقه، فلسفه و الهیات (سال ششم)
شماره ۲۲ / زمستان ۱۳۹۹ / ص ۷۴-۶۵

مریم شریف پور[۱]، نجمه شریف پور[۲]
[۱] استادیار گروه معارف، دانشگاه علوم پزشکی آزاد تهران، دانشکده پزشکی، گروه معارف
[۲] دانش آموخته دکتری مبانی فقه و حقوق، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات

نویسنده مسئول:
نجمه شریف پور

چکیده
با توجه به اهمیت نقش نکاح در زندگی فردی و اجتماعی و نقش سازنده آن در ایجاد جامعه اسلامی و به ویژه تمدن نوین اسلامی، این نوشتار درصدد است با روش کتابخانه ای و مقایسه تطبیقی به بیان حکم ولایت و کفائت در نکاح از منظر دو فقیه (شیخ طوسی و ابو حنیفه) بپردازد. شیخ طوسی دولایت در نکاح بالغه ثیبه را مستحب می داند و در بالغه باکره آن را لازم می داند، اما ابو حنیفه ولی را در صغیره و کبیره (ثیبه یا بکر) دارای ولایت مطلقه می داند. در کل معیار شیخ و ابوحنیفه با هم تفاوت دارد. معیار شیخ، باکره و ثیبه بودن بالغه است و معیار ابوحنیفه کبیره و صغیره بودن باکره است.

کلیدواژه: ولایت، کفائت ، نکاح، شیخ طوسی، ابوحنیفه، فتوا

بیان مسأله

اسلام اساس و پایه اجتماع را خانواده می داند[۳] لذا خانواده در اسلام نهایت اهمیت را دارد و سفارش زیادی بدان شده و خداوند دستور مخصوص در مورد آن صادر فرموده است و آن را از آیات می داند.[۴] در سنت نیز روایات زیادی درباره ارزش ازدواج وارد شده است که عظمت خانواده را برای ما بیشتر روشن می کند؛ این امر پیوند خانواده و دین را در اسلام نشان می دهد.

یکی از فلسفه های اصرار اسلام بر تشکیل خانواده، سازمان دادن به روابط جنسی و پیشگیری از هرج و مرج و آلودگی اجتماع و انحراف اخلاقی و توسعه کرامت های عالی انسانی در پرتو نظام انسان ساز خانواده می باشد. علاوه بر آن غرض دیگر اسلام از این امر، تدارک محیطی گرم و کانونی پرمهر و محبت برای نسل آینده می باشد؛ سعادت نسل های آینده بستگی کامل به وضع اجتماع دارد.

در این مقاله به مقایسه آراء دو عالم بزرگ یعنی شیخ طوسی(۴۶۰ق) از جهان تشیع و ابوحنیفه از جهان تسنن پیرامون مسئله حیاتی نکاح پرداخته شده است. شیخ طوسی(ره) شیخ تمام مجتهدین و پیشوای همه مؤسسین حوزه های علمی و پیشرو همه فقهای اثنی عشری است، طریقه اجتهاد در فقه و اصول را او بنیان گذارد و کار استنباط بر طریق جعفری به وی منتهی می شود؛ ایشان منشأ دگرگونی عظیمی در فقه و اجتهاد شیعه می باشد، گرایش شیخ به عقل در کنار کتاب و سنت یعنی عقل گرایی ایشان و گرایش به فقه تطبیقی از صفات بارز ایشان است لذا به عنوان فقیه امامی جهت مقایسه با اهل سنت که طرفدار اجماع، قیاس، استحسان و ... هستند (که در مقایسه با کتاب و سنت، مقاربت بیشتری با عقل دارند) مناسب می باشد.

از سوی دیگر ابوحنیفه پایه گذار مکتب حنفی از مذاهب چهارگانه اهل سنت و در میان حنفیان ملقب به امام اعظم و سراج الائمه می باشد، از دیر زمان نام وی در ردیف مالک و شافعی به عنوان یکی از بزرگ ترین فقیهان اهل سنت ذکر گردیده اما برخلاف آن دو در برهه هایی از تاریخ مکتب ابوحنیفه به عنوان مکتبی دو بعدی شناخته می شده است، مکتبی که هم از نظام اعتقادی و هم از نظام فقهی برخوردار است. شیخ طوسی ابوحنیفه را در زمره اصحاب امام صادق(ع) برشمرده است. وی در منابع دینی با دیده ای اندیشمندانه می نگریسته و از شیوهای نقل گرا پیروی نمی کرده است (و این وجه شباهت وی با شیخ می باشد) در واقع ابوحنیفه آزاداندیشی در فقه را ترویج می کرد (این امور دلیل بر رأی گرا بودن ابوحنیفه هستند) و هرگز کسی را به تقلید کورکورانه از خود فرا نمی خواند. در منابع فقه تطبیقی کمابیش از همان سده ۲، ابوحنیفه به عنوان فقیه شاخص کوفه شناخته می شد و به تدریج با گذشت زمانی کوتاه، فقه کوفه و به طور اعم فقه عراق واژه ای معادل فقه حنفی گردید. مذهب حنفی از دیگر مذاهب اهل سنت ریشه دارتر و تألیفات آن بیشتر است و هم اکنون نیز مذهب رسمی کشورهایی است که زمانی تابع عثمانی بودند از قبیل مصر، سوریه ولبنان؛ علاوه بر این در ترکیه، شام، آلبانی، بالکان، قفقاز و پاکستان نیز پیروان حنفی بر دیگر مذاهب فزونی دارند؛ به همین جهات ابوحنیفه از میان ائمه چهارگانه اهل سنت جهت مقایسه با شیخ طوسی از نظر فتاوی انتخاب شده است.

فایده فقه خلاف این است که موارد اجماع عامه و خاصه، یا اجماع عامه و یا اجماع خاصه به دست می آید و در بحث و نظر و جمع بندی ممکن است سرانجام به نظر واحد، اتفاقی و اجماعی رسید و نیز بعضی از فتواها در مقاطع خاص تاریخی و موقعیت زمانی صادر شده اند که موجب صدور فتواهای مخالف از فرقه های دیگر اسلامی شده است؛ برای یافتن این موارد بحث تطبیقی است که به سراغ محقق می آید. کتاب خلاف شیخ طایفه امامیه طوسی از کهن ترین و قدیم ترین کتب در این فن در میان امامیه می باشد؛ قبل از شیخ کتبی در زمینه فقه تطبیقی نوشته شده است اما شیخ با نگارش "الخلاف" در این علم راه کمال را پیمود و با جامعیت و کمال بیشتر و استدلال قوی تر فقه تطبیقی را گسترش داد و به احتجاج با اهل سنت پرداخت. این کتاب از جهت شمول تمام مباحث فقهی در کتب مختلف و هم چنین شمول نظرات همه فقیهان اسلام در هر مسئله از دیگر کتب متمایز است؛ از زمان تصنیف کتاب الخلاف تا کنون یعنی حدود ده قرن، هنوز بر حسب ظاهر کتابی در فقه مقارن نوشته نشده است که حاوی تمام مزایای کتاب الخلاف باشد یعنی بین ایجاز، حسن اسلوب، زیبایی و سلامت تعبیر، استدلال و بالأخره ذکر اقوال همه مذاهب اسلامی جمع کرده باشد.

ما به خاطر اهمیتی که این فن (فقه مقارن) دارد و کمک زیادی به فهمیدن مطلب می کند و علاقه ای که اساتید ما به این شیوه بحث داشته اند و نیاز به این شیوه در رشته فقه و حقوق و هم چنین عظمت کتاب الخلاف، آن را پایه مقایسه قرار داده ایم. این روش تحقیق (تطبیقی) در مسائل اسلامی کمک زیادی در رسیدن به وحدت اسلامی می کند.

---

[۳]- حجرات/۱۳.

[۴]- نور/۳۲.

از میان مسائل باب نکاح این کتاب، به علت کثرت مسائل، مبحث ولایت و کفائت در نکاح انتخاب شده و مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

۱ - ولایت در امر نکاح

در اصطلاح فقهی دو عبارت ولایت اجبار و ولایت اختیار وجود دارد. مقصود از ولایت اجبار که در این مسئله بررسی می شود، در نزد فقهای حنفی، سلطه شرعی است که حقی را به طور مطلق برای ولی جهت تزویج هر کسی که تحت ولایت اوست ایجاد می کند و فرد دیگری در این حق با ولی مشارکت ندارد.

۱ـ۱ فتوای شیخ طوسی و فقهای متقدم

۱ـ۱ـ۱ ولایت در نکاح بالغه ثیبه

شیخ طوسی(۴۶۰ق) می گوید: زن آزاد، رشیده و ثیبه زمانی که بالغ گردد، اختلافی نیست که می تواند خویشتن را تزویج کرده و مالک عقد بستن بر خویش می شود و ولایت جد و پدر از او زائل می گردد؛ گرچه افضل آن است که اگر پدر دارد، با رضایت او ازدواج کند. طبق گفته ایشان نظر فقهای دیگر مانند شیخ مفید، شیخ صدوق و سید مرتضی نیز همین می باشد.[۵]

ابوالصلاح حلبی نیز مانند دیگر فقها قائل است که "بالغه ثیبه" می تواند بدون اذن پدر و جد ازدواج کند اما بهتر است که این کار را با اذن پدر و جد انجام دهد یا کلاً امر خود را به آنها واگذار کند، وی اضافه می کند که اگر با غیر کفو ازدواج کند، پدر یا جدش حق فسخ دارند.[6]

۱ـ۱ـ۲ ولایت در نکاح بالغه باکره

نظر و عقیده علمای شیعه در مورد ولایت بر نکاح دختر بالغه رشیده، در صورتی که باکره باشد متفاوت از آرای فقهای حنفی است.

شیخ(۴۶۰ق) در **الخلاف** ذکر کرده است که ظاهر روایات اصحاب ما این است که ازدواج باکره مستقلاً جایز نیست. همین طور در **نهایه** نیز گفته است که جایز نیست باکره بدون اذن پدرش ازدواج کند، پس اگر بدون اذن ولی ازدواج نماید، صحت عقد موقوف بر رضایت پدر است، اگرعقد را امضا کرده و اجازه داد، صحیح و اگر آن را اجازه نداد و فسخ کرد، عقد مفسوخ است. اگر پدر، دختر بکر خود را که به سن زنان یعنی به سن بلوغ رسیده است، بدون اذن گرفتن از او به ازدواج کسی در آورد، عقد صحیح است و دختر نمی تواند با آن مخالفت کند و اگر اظهار کراهت از آن ازدواج کرد به کراهت او توجه نمی شود.[۷] بنابراین شیخ در **نهایه** نیز مانند **الخلاف** ولایت را بر دختر باکره قرار داده و استقلال او در عقد را جایز ندانسته است.

ابن ابی عقیل و شیخ صدوق نیز همین نظر را دارند.[۸]اما شیخ مفید در **احکام النساء** قائل به عدم ولایت بر دختر باکره بالغه و جواز استقلال او در عقد می باشد و می گوید: اگر بالغه، باکره باشد و پدر یا جد پدری داشته باشد، مستحب است که آنان عقد بر باکره را متولی شوند و اگر خود زن بدون اذن پدرش، ازدواج کند، عقد نافذ و صحیح می باشد، اگر چه از استحباب تخطی کرده است و اگر ثیبه باشد باز می تواند بدون اذن پدر ازدواج کند و از استحباب هم تخطی نکرده است.[۹]ابن جنید و سید مرتضی نیز بر این نظر می باشند تا جایی که سید مرتضی قائل به اجماع متردد بر این امر می باشد.[۱۰]

شیخ مفید در **المقنعه** گوید: بالغه اگر بخواهد می تواند مستقلاً ازدواج کند یا کسی را برای این کار وکیل کند، اما زن باکره ای که ولی دارد (ذوات الآباء) شایسته است که با اذن آنها بر خویش عقد جاری کند و اگر پدر، باکره بالغه را، بدون اذن وی به تزویج کسی درآورد، از امرمستحب

---

[۵]- طوسی محمد بن حسن، الخلاف، ج۴، ص۲۵۰، مسئله۶/ و المبسوط، ج۴، ص۱۶۲/ و النهایهٔ، ص۴۶۷/ شیخ مفیدمحمد بن محمد، المقنعه، ص۵۱۰/ و احکام النساء، چ۱، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید(ره)، قم ـ ایران، ۱۴۱۳ق، ص۳۶/ شریف مرتضی علی بن حسین؛ الانتصار، ص۲۸۳/ شیخ صدوق محمد بن علی، الهدایهٔ، ج۱، ص۲۵۹/والفقیه، ج۳، ص۳۵۹.

[6]- ابوالصلاح حلبی تقی الدین بن نجم الدین؛ همان کتاب، ص۲۹۲.

[۷]- طوسی محمد بن حسن، الخلاف، ج۴، ص۲۵۰، مسئله۶/ و النهایهٔ، ص۴۶۴و۴۶۵.

[۸]- حلی حسن بن یوسف، مختلف الشیعهٔ فی احکام الشریعهٔ، ج۷، مسئله۵۶/ شیخ صدوق محمد بن علی، الهدایهٔ، ج۱، ص۲۵۹/ و الفقیه، ج۳، ص۳۹۵.

[۹]- شیخ مفیدمحمد بن محمد، احکام النساء، ص۳۶.

[۱۰]- حلی حسن بن یوسف، مختلف الشیعهٔ فی احکام الشریعهٔ، ج۷، مسئله۵۶/ - شریف مرتضی علی بن حسین؛ الانتصار، ص۲۸۸.

تخطی کرده است، اما باکره حق مخالفت ندارد. اگر دختر عقد مذکور را منکر شد و به آن راضی نشد، پدر نمی تواند او را بر نکاح اجبار کند و در صورت مخالفت دختر، عقد پدر صحیح و نافذ نیست. اگر باکره بالغه بدون اذن پدر، ازدواج کند، با سنت مخالفت کرده و عقد باطل است، مگر این که پدر آن را اجازه دهد.[۱۱]

همان طور که مشاهده کردید، شیخ مفید در این عبارت، چهار جمله ذکر کرده است که جمله اول و سوم، دلالت بر عدم ولایت ولی بر باکره بالغه می کند و جمله دوم و چهارم، ولایت را بر باکره بالغه ثابت می داند. از همین جاست که نظریه تشریک بین ولی و باکره بالغه به شیخ مفید در **المقنعه** نسبت داده شده است، که البته برخی این تشریک را بین پدر و جد با دختر می دانند[۱۲] و برخی صرفاً تشریک را بین پدر با دختر می دانند.[۱۳]

البته نظریه تشریک به طور واضح تر، مربوط به ابوالصلاح حلبی نیز می باشد زیرا او می گوید: اگر باکره، بالغه باشد، جایز نیست پدر و جد او را به ازدواج فردی درآورند مگر با اذن او و اگر بدون اذنش چنین اقدامی انجام دهند دختر در قبول و فسخ آن مخیر است و دختر نیز مجاز نیست که بدون اذن پدر و جد ازدواج کند و اگر چنین کند باسنت مخالفت کرده است وعقد متوقف بر امضای آن دو می باشد. احتجاج او به روایتی است مبنی بر اینکه عبدالرحمن در مورد تزویج دخترش به پسر برادرش با امام موسی بن جعفر(ع) مشورت می کند و ایشان می فرمایند: این کار را با رضایت خود دختر انجام بده، همانا او در خودش حظ و نصیبی دارد.[۱۴]

علامه حلی نظر شیخ را در **تبیان**، مخالف نظر ایشان در **الخلاف** و **نهایه** دانسته است.[۱۵]شیخ در **تبیان**در تفسیر آیه « **إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ**»[۱۶] می گوید: در نزد ما کسی جز پدر یا جد بر باکره غیر بالغه ولایت ندارد، پس غیر این دو ولایتی ندارند مگر با تولیت از طرف این دو.[۱۷] برداشت ما مخالف با برداشت علامه می باشد چرا که ظاهراً سخن شیخ مبنی بر عدم ولایت کسی جز پدر یا جد پدری باکره غیر بالغه بر وی، منافاتی با ولایت پدر و جد بر باکره بالغه ندارد زیرا به احتمال قوی هدف شیخ از این جمله، بیان اولیاء باکره غیر بالغ بوده، نه نفی ولایت ایشان از باکره بالغه.

منتها شیخ(۴۶۰ق) در **مبسوط** می گوید: «هنگامی که زن آزاد و رشید، بالغ شود می تواند تمام عقدها از جمله نکاح، بیع و غیر اینها را انجام دهد و مالک عقد می شود و در میان اصحاب ما (امامیه) کسانی هستند که قائل اند هنگامی که زن، باکره باشد جایز نیست بدون اذن پدرش بر خویش عقد جاری کند. سپس مخالف با قسمت اول و موافق با نظرش در **الخلاف** می گوید: باکره اگر کبیره باشد، ظاهر روایات این است که پدر و جد می توانند او را اجبار بر نکاح کنند و مستحب است که از او اذن بگیرند و اذن اوسکوت اوست، البته نیازی به این کار نیست، در این مورد اختلاف است و برخی از اصحاب ما قائل اند که ولی حق اجبار باکره بالغه را بر نکاح ندارد، من نصی در این مورد نیافته ام».[۱۸]

بنابراین شیخ(۴۶۰ق) در **مبسوط** دو نظر متفاوت داده است. درقسمت اول قاطعانه ولایت را از بکر برداشته و وجود ولایت بر بکر را به برخی از اصحاب نسبت داده است، اما در قسمت دوم، وجود ولایت بر بکر را، ظاهر روایات دانسته و عدم ولایت را به برخی از اصحاب نسبت داده است. با توجه به قاطعیت شیخ در نظر اول و نسبت دادن نظر دوم به ظاهر روایات، شاید بتوان گفت که فتوای اصلی وی، همان فتوای اول یعنی عدم ولایت بر باکره می باشد. اما از طرف دیگر با بررسی سخنان شیخ در بقیه موارد، شاید بتوان به نتیجه دیگری رسید و نظر شیخ را موافق با **نهایه**، **الخلاف** و **التبیان** ، ثبوت ولایت پدر بر باکره بالغه دانست، مثلاً در بسیاری از موارد از جمله در بحث وکالت در نکاح در کتاب **مبسوط**، شیخ برای ولی ای که حق اجبار کردن بر نکاح را دارد، ولایت پدر و جد را بر باکره نام برده است .

---

[۱۱]- شیخ مفیدمحمد بن محمد، المقنعه، ص۵۱۰.

[۱۲]- بحرانی یوسف بن احمد، حدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، زیر نظر شیخ محمد تقی ایروانی و سید عبدالرزاق مقدم، چ۱، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم ـ ایران، ۱۴۰۵ق، ج۲۳، ص۲۱۱.

[۱۳]- فیض کاشانی محمد محسن ابن شاة، مفاتیح الشرایع، چ۱، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی(ره)، قم ـ ایران، بی تا، ج۲، ص۲۶۵.

[۱۴]- ابوالصلاح حلبی تقی الدین بن نجم الدین؛ همان کتاب، ص۲۹۲.

[۱۵]- حلی حسن بن یوسف، مختلف الشیعة فی احکام الشریعة، ج۷، مسئله۵۶.

[۱۶] - بقره /۲۳۷ـ مگر آنها (زنان) خود گذشت کنند (از مهریه) یا کسی که امر نکاح به دست اوست از آن حق در گذرد.

[۱۷]- طوسی محمد بن حسن، التبیان، ج۲، ص۲۷۲.

[۱۸]- طوسی محمد بن حسن؛ المبسوط، ج۴، ص۱۶۲.

شیخ(۴۶۰ق) می فرماید: اگر بکر، هیچ یک از پدر وجد را نداشته باشد، اختیار نکاح با خود اوست و هرگونه که بخواهد ازدواج می کند، یا خود او، خویش را شوهر می دهد یا وکیل می گیرد که او را شوهر دهد البته مستحب است که امر خود را به برادر بزرگ تر یا پسر برادر یا عمو یا پسر عموی خود واگذار کند، البته این امر، شرط صحت عقد نیست.[۱۹]

۱ـ۲ دلایل مورد استناد شیخ طوسی

اما دلایل شیخ(۴۶۰ق) بر نظر خود در **الخلاف** (عدم ولایت بر بالغه ثیبه) عبارتند از:

الف ـ اجماع طایفه امامیه؛ طبق مطالب مطرح شده، تمام فقها به جز ابوالصلاح حلبی در این مسئله با شیخ(۴۶۰ق) موافق می باشند؛ اما در هر صورت اجماع وجود ندارد. ب ـ اخبار امامیه پیرامون عدم ثبوت ولایت بر ثیبه.[۲۰] ج ـ قول خدای تعالی: « **فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ...** »[۲۱] و نیز این قول خدای تعالی: « **فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ...** »[۲۲] که در این دو آیه، ازدواج کردن را به خود زنان نسبت داده است.[۲۳] د ـ ابن عباس از پیامبر (ص) روایت کرده که آن حضرت(ص) فرمود: زن مجرد و بی شوهر (الأیم) نسبت به خویشتن سزاوارتر و ذیحق تر می باشد تا ولی او به وی، و در تزویج دوشیزه از او اذن خواسته می شود و اذن او سکوت اوست.[۲۴] «أیم» یعنی زنی که شوهر ندارد و این کلمه عام می باشد (یعنی مفهوم عام دارد که شامل دوشیزه نیز می شود) و نیز ابن عباس از پیامبر (ص) روایت کرده است که آن حضرت فرمود: برای ولی نسبت به بیوه فرمان و دستوری نیست (یعنی ولی بر بیوه تسلطی ندارد).[۲۵]

این روایت به صراحت این مدعا را ثابت می نماید و اجماع طایفه امامیه بر مفهوم خبر زن بیوه منعقد می باشد. این دلایل بر عدم ثبوت ولایت بر ثیبه بود اما در مورد ولایت نداشتن هیچ کس غیر از پدر و جد بر دوشیزه، فقهای امامیه اختلاف دارند که توضیح این امر در بحث ولایت پدر و جد پدری خواهد آمد.

اما دلایل شیخ(۴۶۰ق) مبنی بر ثبوت ولایت بر بالغه باکره عبارتند از: روایت ابن ابی یعفور از امام صادق(ع): «**لا تَزَوَّجَ ذَواتُ الآباءِ مِنَ الإبكارِ إلّا بِإذنِ آبائِهِنَّ**»[۲۶] و همچنین حدیثی از ابراهیم بن میمون از ایشان (ع): « **إذا كانَتِ الجاريَةُ بَينَ اَبَوَيها فَلَيسَ لَها مَعَ اَبَوَيها أمرٌ وَ إذا كانَت قَد تَزَوَّجَت لَم يُزَوِّجُها إلّا بِرِضىً مِنها**»[۲۷] و همچنین صحیحه شیبانی بن مسلم از معصوم (ع): « **لا تُستَأمَرُ الجاريَةُ إذا كانَت بَينَ اَبَوَيها، لَيسَ لَها مَعَ الأبِ اَمرٌ**»[۲۸] و نیز فرمود: « **يَستَأمِرُها كُلُّ اَحَدٍ ما عَدَا الاَبَ** »[۲۹]. دلیل دیگر اینکه حکمت، مقتضی این امر (ولایت پدر بر باکره

---

[۱۹]- طوسی محمد بن حسن، الخلاف، ج۴، ص۲۵۰، مسئله۶/ و النهایهٔ، ص۴۶۶/ و المبسوط، ص۱۸۰.

[۲۰]- حر عاملی محمد بن حسن، همان کتاب، ج۲۰، باب۴،۳و۵ از ابواب عقد نکاح، حدیث۲۵۵۹۴الی۲۵۶۱۷/ طوسی محمد بن حسن، الاستبصار، ج۳، ص۲۳۲، ح۱ الی۸/ و تهذیب، ج۷، ص۳۷۷، حدیث۱الی۶/ کلینی محمد بن یعقوب، همان کتاب، ج۵، ص۳۹۱، حدیث۱،۳،۴،۵،۶و۸.

[۲۱] - بقره/۲۳۰ -اگر زن را طلاق سوم داد روا نیست که آن زن و شوهر دیگر بار رجوع کنند تا اینکه زن به دیگری شوهر کند... .

[۲۲] - بقره /۲۳۲- وچون زنان را طلاق دادید و زمان عده آنها تمام شد نباید که آنها را از شوهر کردن بازدارید... .

[۲۳]- شریف مرتضی علی بن حسین؛ الانتصار، ص۲۷۵.

[۲۴]- سجستانی سلیمان بن اشعث، همان کتاب، ج۲، ص۱۹۶، حدیث۲۱۰۰/ دارمی عبدالله بن عبدالرحمن؛ سنن الدارمی؛ به کوشش فواز احمد زمرلی و خالد السبع العلمی؛ چ۱، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ق، ج۲، ص۱۸۶، حدیث۲۱۸۸/ نسائی احمد بن شعیب، همان کتاب، ج۶، ص۸۴۰، حدیث۳۲۶۰/ قزوینی محمد بن یزید، همان کتاب، ج۶، ص۵۴، حدیث۱۹۴۳/ اصبحی مالک بن انس؛ الموطأ؛ به کوشش تقی الدین الندوی استاذ الحدیث الشریف بجامعهٔ الإمارات العربیهٔ المتحدهٔ؛ چ۱، دارالقلم، دمشق ، ۱۴۱۳ق، ج۱، ص۳۴۰، حدیث۱۴۹۷/ جصاص احمد بن علی، همان کتاب، ج۱، ص۱۷۶/ قشیری مسلم بن حجاج، همان کتاب، ج۲، ص۱۰۳۷، حدیث۶۶/ شیبانی احمد بن حنبل، همان کتاب، ج۱، ص۲۱۹، حدیث۱۸۸۸/ زیلعی عبدالله بن یوسف، نصب الرایهٔ لاحادیث الهدایهٔ، زیر نظر محمد عوامه، چ۱، موسسه الریان للطباعه والنشر، بیروت ـ لبنان، ۱۴۱۸ق، ج۳، ص۱۸۲.

[۲۵]- نسائی احمد بن شعیب، همان کتاب، ج۶، ص۸۵، حدیث۳۲۶۳۷/ سجستانی سلیمان بن اشعث، همان کتاب، ج۲، ص۱۹۶، حدیث۲۱۰۲/ دارالقطنی علی بن عمر، همان کتاب، ج۸، ص۳۹۰، حدیث۳۶۲۳و۲۴/ زیلعی عبدالله بن یوسف، همان کتاب، ج۳، ص۱۹۴.

[۲۶]- زنان باکره ای که پدر یا جد پدری دارند جز با اذن آنان نباید ازدواج کنند- طوسی محمد بن حسن، تهذیب، ج۷، ص۳۷۹، حدیث۱۵۳۱/ و الاستبصار، ج۳، ص۲۳۵، حدیث۸۴۵.

[۲۷]- هرگاه دختری پدر و جد پدری داشته باشد، با وجود آنان اختیاری در امر نکاح خویش ندارد و هنگامی که آنان بخواهند او را به تزویج فردی درآورند، باید این کار را با رضایت خود دختر انجام دهند.

[۲۸]- هرگاه دختر، پدر و جد پدری داشته باشد، در امر نکاح وی با او مشورت نمی شود، او با وجود پدر تسلطی بر امر نکاح خود ندارد.

[۲۹]- هر کس بخواهد دختری را به تزویج کسی درآورد باید با خود دختر مشورت کند، غیر از پدر دختر.

بالغه) می باشد زیرا بکر به احوال مردان و نیرنگ های آنان آشنا نیست، پس اگر باکره امر خود را منوط به نظر پدرش (ولی اش) قرار ندهد، لزوماً در ضرر می افتد در حالی که ضرر اصالتاً منفی است.[۳۰]

۱ـ۳ دیدگاه اهل سنت

علمای مذاهب چهارگانه اهل سنت از جمله ابوحنیفه بر اعتبار رضایت بالغه ثیبه اتفاق نظر دارند، مگر حسن بصری، لکن در مورد بالغه باکره میان آنان اختلاف نظر وجود دارد. سبب اختلاف، معارضه دلیل خطاب با عموم می باشد. به این صورت که: روایت شده که « **تُستَأمَرُ الیَتیمَةُ فی نَفسِها وَ لا تُنکَحُ الیَتیمَةُ إلّا بِإذنِها** »[۳۱] از این روایت فهمیده می شود که با دختر دارای پدر، در نکاحش مشورت نمی شود مگر با کسی که جمهور بر مشورت با او اجماع دارند یعنی بالغه ثیبه. از طرف دیگر، عموم این روایت « **اَلثَّیِّبُ اَحَقُّ بِنَفسِها مِن وَلِیِّها**»[۳۲] شامل هر دوی بالغ و غیر بالغ می شود و همچنین این روایت « **لا تُنکَحُ الأیِّمُ حَتّی تُستَأمَرُ وَ لا تُنکَحُ حَتّی تُستَأذَنُ** »[۳۳] که به واسطه عمومش هم شامل بالغ و هم نابالغ می شود. از نظر ابوحنیفه عموم اقوی از دلیل خطاب است و لذا رضایت باکره بالغه را در نکاح لازم می داند. سبب دیگر، استنباط قیاس از موضع اجماع است به این صورت که: حال که بر جواز اجبار باکره غیر بالغه بر نکاح توسط پدر اجماع دارند، یعنی پدر در نکاح بر او ولایت دارد اما ثیبه بالغه را نمی تواند مجبور کند (مگر طبق نظر شاذی)»، آیا علت و موجب اجبار، بکارت است یا صغر؟ کسانی که قائل اند علت، صغر است می گویند بکر بالغ مجبور نمی شود و کسانی که سبب را بکارت می دانند می گویند بکر بالغ مجبور می شود و ثیبه صغیره مجبور نمی شود. تعلیل اول، تعلیل ابوحنیفه و تعلیل دوم، تعلیل مخالفان او (از جمله شافعی) است.[۳۴]

ولایت نزد جمهور فقها، شرط صحت نکاح است لذا نکاح بدون آن باطل است اما در نزد حنفی ها، شرط نفوذ نکاح است یعنی نکاح بدون آن، موقوف و غیر نافذ است.[۳۵]

۱ـ۳ـ۱ فتوای ابوحنیفه

ابو حنیفه بر این باور است که ولی بر دختر و پسر صغیر (صغیره و صغیر) ولایت مطلقه دارد یعنی می تواند آنها را مجبور بر نکاح کند هر چند راضی نباشند، چه صغیره بکر باشد چه ثیب، یعنی ولایت را در نکاح غیر بالغ، شرط می داند اما در ازدواج بالغه عاقله، نه رکن می داند و نه شرط و برای ولی ولایتی بر کبیر و کبیره جز به طریق ندب و استحباب قائل نیست (مگر اینکه بالغه، مجنونه باشد که در این حالت در صورت دارا بودن فرزند، پسرش ولی اوست و در صورت عدم وجود پسر، پدر یا جد ولی او می باشند) و کبیره می تواند خود را به ازدواج هر فردی که بخواهد درآورد یا فردی را وکیل در ازدواج خویش کند، چه بکر باشد چه ثیب و چه کفو آن زن باشد چه نباشد، در هر صورت ازدواج، صحیح و جایز است منتها اگر زوج، کفو زن نباشد اولیا حق اعتراض بر زن را دارند[۳۶] (نظر ابوالصلاح حلبی از فقهای امامیه در مورد ثیبه بالغه که قبلاً ذکر شد همانند نظر ابوحنیفه می باشد).

۱ـ۳ـ۲ فتوای ابویوسف

از ابویوسف در مورد بالغه باکره چندین روایت وارد شده است. او در ابتدا قائل بود که اگر زن ولی داشته باشد، تزویج او بدون اذن ولی، چه با کفو باشد و چه با غیر کفو، جایز نیست؛ یعنی عقد نکاح فقط با ولی منعقد می شود، سپس از این قول رجوع کرده و می گوید: اگر زوج کفو باشد نکاح جایز است وگرنه جایز نیست. گفتنی است که بعد ها از این قول رجوع کرده و گفته است: نکاح صحیح است، چه زوج کفو باشد و چه غیر کفو، یعنی ولی ولایتی بر باکره بالغه ندارد و اگر زن خود را به ازدواج کفو در آورد، ولی حق هیچ گونه اعتراضی ندارد اما چنانچه با غیر کفو ازدواج کرده باشد نکاح صحیح است؛ اما ولی خیار دارد و می تواند عقد او را فسخ کند. این نظر ابویوسف همانند نظر ابوحنیفه می باشد.

---

[۳۰]- طوسی محمد بن حسن، الخلاف، ج۴، مسئله۶/ حلی حسن بن یوسف، مختلف الشیعهٔ فی احکام الشریعهٔ، ج۷، مسئله۵۶.

[۳۱]- در امر ازدواج دختری که ولی ندارد (یتیمه) با وی مشورت می شود و او جز با اذن خودش به ازدواج کسی درآورده نمی شود.

[۳۲]- ثیبه در امر ازدواج خویش، محق تر از ولی اش می باشد.

[۳۳]- بیوه به ازدواج کسی درآورده نمی شود تا این که با او مشورت شود و به ازدواج کسی درآورده نمی شود تا این که از او اذن خواسته شود.

[۳۴]- ابن رشد محمد بن احمد، همان کتاب، ج۱، ص۳۹۵و۳۹۶.

[۳۵]- یوسف زرار ملکه، همان کتاب، ص۲۷۰.

[۳۶] ـ سرخسی محمد بن ابی سهل؛ همان کتاب، ج۶، ص۵۲/ فرغانی علی بن ابی بکر، متن بدایهٔ المبتدی فی فقه الامام ابی حنیفه، مکتبهٔ و مطبعهٔ محمد علی صبح، قاهره، بی تا، ج۱، ص۵۷و۵۸.

طحاوی می گوید: ابویوسف بر این باور است که اگر زوج کفو زوجه باشد اما ولی با ازدواج مخالف باشد، قاضی ولی را امر به اجازه عقد می کند، لکن چنان چه ولی عقد را اجازه داد که هیچ و اگر از اجازه عقد ابا کرد عقد فسخ نمی شود و قاضی حکم به جواز نکاح می دهد.[۳۷]

آن چه شیخ(۴۶۰ق) به عنوان نظر ابویوسف در **الخلاف** ذکر نموده است در واقع جمع بین فتوای سوم ابویوسف با فتوای دیگرش که طحاوی از او نقل کرده است می باشد؛ به این صورت که: نکاح نیاز به اذن ولی دارد اما اذن ولی شرط در صحت آن نیست یعنی چه تزویج با کفو باشدو چه با غیر کفو ، عقد صحیح می باشد منتها در صورت کفو نبودن زوج، ولی حق اعتراض و فسخ نکاح را دارد ودر صورت کفو بودن او، باید عقد را اجازه دهد و اگر امتناع کند، حاکم حکم به جواز عقد می نماید.

۱ـ۳ـ۳ فتوای محمدبن حسن شیبانی

شیبانی قائل است که ولی بر باکره بالغه ولایت دارد و نکاح متوقف بر اجازه ولی می باشد و ولایت بین آنها مشترک است و اگر دختر بدون اذن ولی عقد جاری کند، عقد صحیح و جایز است و منعقد می شود اما موقوف بر اجازه پدر است، چه زوج کفو باشد چه غیر کفو. تا این جا فتوای شیبانی مطابق با فتوایی است که شیخ(۴۶۰ق) از ابویوسف نقل کرده است اما فتوای این دو در جایی که زن بدون اذن ولی با کفو ازدواج کند با یکدیگر اختلاف دارد. به این صورت که ابویوسف قائل است در این صورت اگر پدر عقد را اجازه داد که هیچ، اما اگر اجازه نداد قاضی حکم به جواز عقد می کند و تا وقتی هم که قاضی آن را اجازه ندهد، آن عقد جایز نیست. اما شیبانی قائل است که اگر ولی عقد را اجازه ندهد قاضی بین آن دو عقد جدیدی می خواند.[۳۸]شیخ طوسی به این اختلاف اشاره ای نکرده است.

شاید بتوان گفت رأی ابوحنیفه، ابویوسف و شیبانی موافق با یکدیگر می باشد چرا که می توان عبارت منقول از ابوحنیفه توسط شیخ(۴۶۰ق) در **الخلاف** مبنی بر «زوال ولایت از بالغه» را در مفهوم، مساوی با عبارت منقول از ابویوسف و شیبانی توسط شیخ مبنی بر « نیاز به اذن ولی در نکاح بالغه، بدون شرطیت این اذن در صحت نکاح» دانست؛ علاوه بر این ادامه مطالب مذکور نیز می تواند مؤید ادعای ما باشد.

۱ـ۳ـ۴ فتوای ابوثور

ابوثور ـ مانند ابویوسف در یکی از نظراتش ـ معتقد است که نکاح بالغه باکره جز با اذن ولی جایز نیست و زن حق اینکه خود، خویشتن را به تزویج کسی در آورد یا زن دیگری را به تزویج مردی درآورد ندارد و تنها با اذن ولی اش می تواند خود را به تزویج کسی در آورد.[۳۹]

اگر بالغه باکره خود را به کمتر از مهرالمثل تزویج کند، ابوحنیفه قائل است که ولی حق فسخ دارد اما ابویوسف وشیبانی قائل اند که حق فسخ و اعتراض ندارد.[۴۰]اما ابوبکر کاشانی صاحب **بدائع الصنائع** که فتاوی سمرقندی را شرح داده است گوید: «شیبانی قائل است که این عقد جایز نیست مگر اینکه ولی و حاکم آن را اجازه دهد».[۴۱]

با توجه به مطالب مذکور روشن می شود که در کل معیار شیخ طوسی(۴۶۰ق) و ابوحنیفه در این بحث با هم متفاوت است؛ معیار شیخ، باکره و ثیبه بودن بالغه می باشد اما معیار ابوحنیفه، کبیره (بالغه) وصغیره (غیر بالغه) بودن زن می باشد و اعتباری برای ثیبه یا باکره بودن زن در ثبوت ولایت بر او قائل نیست؛ لذا بر خلاف شیخ، ولایت را بر بالغه هر چند که باکره باشد ثابت نمی داند.

---

[۳۷]- همان مآخذ.

[۳۸]- ابن حزم علی بن احمد، همان کتاب، ج۹، ص۴۵۵/ سرخسی محمد بن ابی سهل؛ همان کتاب، ج۶،ص۵۲/ نووی یحیی بن شرف، المجموع شرح المهذب، ج۱۶، ص۱۴۹/ جصاص احمد بن علی، همان کتاب، ج۲، ص۴۹۹/ ابن قدامه عبدالله بن احمد؛ همان کتاب، ج۷، ص۳۳۷/ سمرقندی علاء الدین، تحفۀ الفقهاء، چ۲، دارالکتب العلمیه، بیروت ـ لبنان، ۱۴۱۴ق، ج۲، ص۱۵۲/ فرغانی علی بن ابی بکر، همان کتاب، ج۱، ص۵۷و۵۸/ کاشانی ابوبکر، همان کتاب، ج۵، ص۳۷۳/ سغدی علی بن حسین، همان کتاب، ص۱۷۲/ غنیمی عبد الغنی، همان کتاب، ج۱، ص۲۵۱/ یوسف زرار ملکه، همان کتاب، ص۲۷۰و۲۷۶/ دمشقی محمد بن عبد الرحمن؛ همان کتاب، ص۱۹۲/ جزیری عبدالرحمن و غروی سید محمد و مازج یاسر؛ همان کتاب، ج۴، ص۱۹و۲۳/ محلی حسین بن محمد؛ همان کتاب، ص۴۴.

[۳۹]- ابن حزم علی بن احمد، همان کتاب، ج۹، ص۴۵۵/ نووی یحیی بن شرف، المجموع شرح المهذب، ج۱۶، ص۱۴۹/ دمشقی محمد بن عبد الرحمن؛ همان کتاب، ص۱۹۳.

[۴۰]- سمرقندی علاء الدین، همان کتاب، ج۲، ص۱۵۲.

[۴۱]- کاشانی ابوبکر، همان کتاب، ج۵، ص۳۷۳.

نتیجه گیری

حنفیان سعی کرده اند که با ادعای توجه ابوحنیفه به آزادی های فردی در برخی امور اجتماعی مانند ازدواج خصوصاً بحث ولایت باکره بالغه بر عقد خویش، فقه وی را به صفت تساهل و تیسیر متصف سازند؛ اما باید گفت صرف همین امر نمی تواند علت کافی برای این اتصاف باشد؛ از طرف دیگر با توجه به برخی فتاوی و شرایط مورد نظر ابوحنیفه مانند موانع و محرمات در بحث نکاح، خصوصاً شرطیت حضور دو شاهد در ازدواج یا عدم کفویت عجم با عرب یا حتی خود عرب با طایفه قریش و ... سخت گیری وی در امر ازدواج ثابت می شود. ثانیاً لازم به ذکر است که منطق حاکم بر فقه امامیه، استدلال و تمسک به منابع است یعنی شیعه به دنبال حکم خدا می گردد اما اهل سنت فقیه خود را مشرِّع می نامند که این امر و هم چنین توجه به منابع مورد استفاده آن ها در استنباط احکام، می تواند نشانگر میزان اعتبار احکام صادره از سوی آن ها باشد.

معیارهای استنباط فقه میان امامیه و حنفیه تا حد زیادی متفاوت هستند و تنها در دو منبع کتاب و سنت با یکدیگر مشترک می باشند که در فروعات این دو نیز، اختلاف نظر دارند. ابوحنیفه در صورت فقدان ادله نقلی، راه اجتهاد (غیر معتبر) را به روی خود باز می بیند؛ لذا فقیهی رأی گرا نامیده شده است (که برخلاف تصور اهل سنت که رأی گرا بودن وی را نشانه آزاداندیشی وی دانسته اند باید گفت که این امر نشانه بی قید بودن او نسبت به منابع و اصول می باشد). وی قیاس را نیز از دیگر منابع استنباط احکام می داند. وی در موارد قبح به کار بستن قیاس به استحسان روی آورده است. وی در دیدگاه خود نسبت به شریعت ، یک سری اصول و قواعد کلی را استنباط کرده است مانند حیل شرعی و آزادی فردی و ... که در فقه خود آن ها را به کار بسته است.

به طور کلی از بررسی آراء شیخ طوسی و ابوحنیفه (و اصحاب وی)، در جهت تعیین میزان موافقت یا مخالفت آراء این دو و میزان صحت و سقم فتاوی وارده در **الخلاف** می توان نتیجه گرفت که: با توجه به مجموعه کتبی که ما بررسی نموده ایم نظرات شیخ و ابوحنیفه در اکثر مسائل یعنی در حدود ۵۶/۸ درصد موارد مخالف و در باقی موارد موافق با یکدیگر می باشند و در اغلب فروعات مباحث مورد اشتراک نیز با هم اختلاف دارند که در بسیاری از موارد، شیخ طبق اقتضای کتاب **الخلاف** به آن فروع اشاره ای نکرده است. در حدود ۱۸/۱۸ درصد از موارد، شیخ نظر ابوحنیفه و اصحابش را اشتباه و در حدود ۲۵ درصد از موارد، نظر ایشان را ناقص یا صرفاً یکی از روایات منقول از وی یا اصحابش را ذکر کرده است. علاوه بر این، نظر خود شیخ در الخلاف پیرامون یک مبحث یا فروعات آن در حدود ۳۷/۵ درصد از موارد با نظر ایشان در دیگر کتاب یا کتبش مخالف می باشد.

نتیجه آمارگیری مذکور، خصوصاً در رابطه با میزان صحت و سقم فتاوی منسوب به ابوحنیفه توسط شیخ این است که فتاوی و آراء بیان شده در الخلاف برای یک محقق دقیق و تیزبین به طور کامل قابل اطمینان نیست و جهت بدست آوردن نظرات دقیق، کامل و صحیح باید به کتب اصلی رجوع کرد که این امر در این تحقیق عملی شده است.

منابع

-**قرآن کریم**.
- ابن حزم اندلسی، علی بن احمد، **المحلی بالآثار شرح المجلی بالاختصار**، به کوشش احمد محمد شاکر، دار الفکر، بیروت، بی تا.
- ابن رشد قرطبی اندلسی، ابوالولید محمد بن احمد، **بدایۀ المجتهد و نهایۀ المقتصد**، دارالفکرللطباعۀ والنشر والتوزیع، بیروت ـ لبنان، ۱۴۱۵ق.
- ابن قدامه مقدسی، عبدالله بن احمد، **المغنی فی فقه الامام احمد بن حنبل الشیبانی**، چ۱، دارالفکر للطباعۀ والنشر والتوزیع، بیروت، ۱۴۰۵ق.
- ابوالصلاح حلبی، تقی الدین بن نجم الدین، **الکافی فی الفقه**، به کوشش رضا استادی، چ۱، بی نا، اصفهان- ایران، ۱۴۰۳ق.
- اصبحی، مالک بن انس ابوعبدالله، **الموطأ**، به کوشش تقی الدین الندوی استاذ الحدیث الشریف بجامعۀ الإمارات العربیۀ المتحدۀ، چ۱، دارالقلم، دمشق ، ۱۴۱۳ق.
- بحرانی، یوسف بن احمد بن ابراهیم، **حدائق الناضرۀ فی احکام العترۀ الطاهرۀ**، زیر نظر شیخ محمد تقی ایروانی و سید عبدالرزاق مقدم، چ۱، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم ـ ایران، ۱۴۰۵ق.
- جصاص، احمد بن علی الرازی، **احکام القرآن للجصاص**، به کوشش محمد الصادق قمحاوی، دارالإحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵ق.
- جزیری عبدالرحمن و غروی سید محمد و مازج یاسر، **الفقه علی المذاهب الاربعۀ**، چ۱، دارالثقلین، بیروت ـ لبنان، ۱۴۱۹ق.
- دارمی، عبدالله بن عبدالرحمن ابو محمد، **سنن الدارمی**، به کوشش فواز احمد زمرلی و خالد السبع العلمی، چ۱، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ق.
- دمشقی عثمانی شافعی، ابی عبدالله محمد بن عبد الرحمن، **رحمۀ الأمۀ فی اختلاف الأئمۀ**، به کوشش ابراهیم امین محمد، المکتبۀ التوفیقیۀ، بی جا، بی تا.
- زیلعی، جمال الدین ابو محمد عبدالله بن یوسف، **نصب الرایۀ لاحادیث الهدایۀ**، زیر نظر محمد عوامه، چ۱، موسسه الریان للطباعه والنشر، بیروت ـ لبنان، ۱۴۱۸ق.
- سجستانی، ابوداوود سلیمان بن اشعث، **سنن ابی داوود**، دارالکتاب العربی، بیروت، بی تا.
- سرخسی، ابوبکر محمد بن ابی سهل، **المبسوط**، دار المعرفۀ للطباعۀ والنشر والتوزیع، بیروت ـ لبنان، ۱۴۰۶ق.
- سغدی، ابی الحسن علی بن حسین بن محمد، **النتف فی الفتاوی**، به کوشش محمد نبیل بحصلی، چ۱، دارالکتب العلمیه، بیروت- لبنان، ۱۴۱۷ق.
- سمرقندی، علاء الدین، **تحفۀ الفقهاء**، چ۲، دارالکتب العلمیه، بیروت ـ لبنان، ۱۴۱۴ق.
- شریف مرتضی، علی بن حسین موسوی، **الانتصار فی انفرادات الامامیۀ**، به کوشش گروه پژوهش دفتر انتشارات اسلامی، چ۱، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم- ایران، ۱۴۱۵ق.
- شیبانی، احمد بن حنبل ابوعبدالله، **مسند الامام احمد بن حنبل**، موسسه قرطبه، مصر، بی تا.
- .....، **الهدایۀ فی الاصول والفروع**، به کوشش گروه پژوهش امام هادی(ع)، چ۱، موسسه امام هادی(ع)، قم ـ ایران، ۱۴۱۸ق.
- .....، **من لا یحضره الفقیه (الفقیه)**، چ۲، دفترانتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم ـ ایران، ۱۴۱۳ق.
- شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان عکبری، **احکام النساء**، چ۱، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید (ره)، قم ـ ایران، ۱۴۱۳ق.
- .....، **المقنعه**؛ چ۱، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید(ره)، قم- ایران، ۱۴۱۳ق.
- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، **الاستبصار فیما اختلف من الاخبار**، چ۱، دارالکتب الاسلامیه، تهران ـ ایران، ۱۳۹۰ق.
- .....، **التبیان فی تفسیر القرآن**، زیر نظر احمد حبیب قصیر العاملی، چ۱، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ق.
- .....، **الخلاف فی الاحکام**، به کوشش شیخ علی خراسانی و دیگران، چ۱، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم- ایران، ۱۴۰۷ق.

- ..... **المبسوط فی فقه الامامیه**، به کوشش سید محمد تقی کشفی، چ۳، مکتبۀ المرتضویۀ لإحیاء الآثار الجعفریۀ، تهران- ایران، ۱۳۸۷ق.
- ..... **النهایۀ فی مجرد الفقه والفتاوی**، چ۲، دارالکتب العربی، بیروت- لبنان، ۱۴۰۰ق.
- ..... **تهذیب الاحکام**، چ۴، دارالکتب الاسلامیه، تهران ـ ایران، ۱۴۰۷ق.
- غنیمی دمشقی میدانی، عبد الغنی، **اللباب فی شرح الکتاب**، به کوشش محمود امین نواوی، دارالکتاب العربی، لبنان، بی تا.
- فرغانی مرغینانی، علی بن ابی بکر بن عبدالجلیل، **متن بدایۀ المبتدی فی فقه الامام ابی حنیفه**، مکتبۀ و مطبعۀ محمد علی صبح، قاهره، بی تا.
- فیض کاشانی، محمد محسن ابن شاۀ مرتضی ابن شاه محمود، **مفاتیح الشرایع**، چ۱، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی(ره)، قم ـ ایران، بی تا.
- قشیری النیشابوری، مسلم بن حجاج ابوالحسین؛ **صحیح مسلم**، به کوشش محمد فؤاد عبدالباقی، دارالاحیاء التراث العربی، بی جا، بی تا.
- نووی، ابوزکریا یحیی بن شرف بن مروی، **المجموع شرح المهذب**، دارالفکر للطباعۀ والنشر والتوزیع، بی جا، بی تا.
- یوسف زرار، ملکه، **موسوعۀ الزواج والعلاقۀ الزوجیۀ فی الاسلام و الشرایع الاخری المقارنۀ**، چ۱، الفتح للإعلام العربی، قاهره، ۱۴۲۰ق.